



عرفان در قرآن

یکی از پرسش‌های کلیدی و بنیادین که همواره پیش روی عرفان‌پژوهان و حتی مشتاقان سیر و سلوک عرفانی که بیشتر دل‌داده ساخت عملی عرفان بودند، وجود داشته و دارد، این است که آیا عرفان، در قرآن آموزه‌ها و گزاره‌های وحیانی دارد یا نه؟ به بیان دیگر، عرفان اسلامی، اسلامی است یا به تدریج، اسلامی شده است؟ یعنی ناآشنا و بیگانه‌ای بود که آشنا و یگانه شد؟ و اگر مسأله را به زبان امروزیین طرح کنیم، چنین خواهد شد که آیا عرفان اسلامی داریم یا عرفان مسلمین؟ عرفان، در متن اسلام وجود داشت یا در حاشیه که خارج از متن بود و با بازسازی‌ها و اصلاحاتی، آرام آرام وارد متن شده است؟

سؤال یا سؤالات یاد شده، دغدغه دیرینه و تاریخی عرفان‌شناسان و عرفان‌پژوهان بود. البته با رویکردها و رهیافت‌های متفاوت، پاسخ‌های گوناگون و حتی متهافت نیز پیدا کرد؛ به گونه‌ای که برخی به نظریه‌ای همانی یا عینیت اسلام و عرفان معتقد شدند که حداقل دو پیامد داشت: الف. هر چه عارفان در حوزه‌های عرفان نظری و عملی گفتند، عین اسلام است و هیچ تضاد، تعارض و خط و خطایی در نسبت عرفان با اسلام وجود ندارد. ب. اسلام، به عرفان تحدید شد و به تعبیر امروزیین، تحویل‌گرایانه و فروگاهشانه اسلام را محدود به عرفان کردند و ابعاد و ساحت‌های دیگر اسلام را ندیدند و همه آیات قرآن و احادیث را با تفسیر و تأویل به بعد عرفانی و باطن‌گرایی، محدود و منحصر ساختند.

برخی نیز بر این نظریه پافشاردند که نسبت اسلام با عرفان غیریت و این نه آنی است که این نظریه، خود لوازمی معرفتی داشت؛ همچون: ۱. اسلام، نهی از عرفان است و به سطح و قشر پرداخته و از عمق و لایه‌های باطنی محروم است؛ یعنی دین عوامان و عالمان قشری است. ۲. عرفان، دانشی است بیگانه و وارداتی که در اثر گسترش جغرافیای سیاسی اسلام و تعامل با ملل و فرهنگ‌های دیگر در صدر اسلام - به خصوص قرن دوم - با نهضت ترجمه وارد فرهنگ و تمدن اسلامی شد؛ یعنی عرفان اسلامی نداشتیم و عرفان، به تدریج اسلامی شد و آن هم با انگیزه‌ها و اندیشه‌های مختلف، اعم از معرفت‌شناختی، روانشناختی و جامعه‌شناختی و تاریخی - سیاسی.

در برابر دو نظریه افراطی و تفریطی، نظریه اعتدال‌گرایان مطرح شد که عرفان، اسلامی است؛ هویت و شناسنامه‌ای کاملاً اسلامی دارد؛ عرفان در دامن فرهنگ اسلام، زاده شد و رشد یافت؛ ولی در اثر تبادل و تعامل با فرهنگ و تمدن دیگران، هم از آن‌ها متأثر شد و هم بر آنان مؤثر گشت. البته در سیر تطوری و تکاملی‌اش - به ویژه پس از قرن نهم - با بدعت‌ها، تحریف و انحراف‌های مختلف چه در بُعد علمی و چه در بُعد عملی همراه شد که بیشتر به تصوف و صوفی موصوف و موسوم است. در نظریه سوم، اولاً اصالت عرفان اسلامی یا اسلامی بودن عرفان پذیرفته شد و ثانیاً نه عرفان، عین اسلام تلقی شد و نه غیر آن قلمداد شد؛ بلکه در عین حال که دارای هویت اسلامی و اصالت و استقلال است، از عرفان‌های شرقی و غربی نیز متأثر شده و گرفتار گرداب بدعت‌ها و عوام‌زدگی‌ها و تحریف و انحراف‌ها نیز گشته است. نه اسلام، به عرفان و تأویل به آموزه‌های عرفان محض و محدود تحویل گشت و نه عرفان بیگانه‌ای تلقی شد که به تدریج، اسلامیزه شود و یگانه تلقی گردد.

در نوشتار حاضر، درصد پژوهش و پردازش درباره نظریه‌های یاد شده نیستیم؛ ولی با عطف توجه به نظریه سوم و البته با نگاه و نگره‌ای که تاریخ‌نگرانه نیست، به رابطه عرفان و قرآن اهتمام داریم؛ به معنایی که به تعبیری مستقل از دیدگاه‌های مطرح شده است، زیرا معتقدیم اولاً بایسته است عرفان اسلامی را از عرفان معهود تاریخی یا مسلمین که خود معرفتی از معارف دینی و قرآنی از قرائت‌های درباره «دین» و آموزه‌های دینی است، تفکیک کنیم و ثانیاً بدون پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌ها، مستقیم و مستقل به سراغ «متن» یعنی قرآن کریم و سنت و سیره معصومان علیهم‌السلام برویم، تا عرفان را هم در جنبه نظری - علمی و هم در جنبه علمی - عینی به نظاره بنشینیم و عرفان قرآنی - عترتی، عرفان وحیانی و عرفان کتاب و سنت، عرفان نبوت و امامت یا عرفان ناب اسلامی را که از هر اوجاج و کژی یا انحراف و تحریفی منزّه است و از کاستی‌ها و خلاهای عرفان مصطلح نیز رنج نمی‌برد، مطرح کنیم، تا گامی به سوی عرفان قرآنی - ولایی برداریم.

مقصود ما از عرفان، «معرفت الله»، توحید الهی، لقاء الله و رضوان الله است و عارف، کسی است که به معرفت توحیدی در عالی‌ترین سطح و ساحت ممکن و اخلاق، منش و گرایش‌های «الهی» در برترین و بالاترین مرتبه وجودی رسیده است. عرفان، یعنی تخلق به اخلاق الهی، تشبیه به باری تعالی و «خداخو» شدن. حال سؤال این است که آیا قرآن کریم، به عرفان که روش و طریقه‌ای ویژه برای شناخت خداوند متعال و حقایق هستی و رابطه انسان با خدا بر محور شهود و اشراق، وصول و فنا و بر روش تهذیب نفس، طهارت باطن و سیر و سلوک است، پرداخته یا نه؟ آیا قرآن به یکی از نیازهای بسیار عمیق فطری انسان که معنویت‌گرایی و عرفان است اهتمام ورزیده است؟ به سراغ قرآن می‌رویم تا ببینیم چه می‌گوید.

قرآن کریم، کتاب «هدایت انسان» و تأمین سعادت حقیقی او است؛ کتاب عرفان، فلسفه، فقه، ریاضیات، جامعه‌شناسی، تاریخ و... نیست که مثل چنین علمومی بر اساس موضوع، مسائل، متد و... به هر کدام از آنها بپردازد؛ اما معارف عرفانی، حکمی، فقهی و... دارد. آیاتی در قرآن وجود دارد که ثابت می‌کند قرآن به «عرفان» به نحو کامل و جامع پرداخته است؛ برای مثال: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»^۱ «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»^۲ یا «وَكُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»^۳ حال آیا می‌توان تصور و تصدیق نمود قرآنی که تبیان هر چیز و دربردارنده هر چیزی است و «هر چیزی» یعنی همه آنچه را که «انسان» در ساحت عقلانی، نفسانی و جسمانی به آنها نیازمند است و گذارد و آن را مطرح نکند؟ کتابی که کتاب انسان‌شناسی و انسان‌سازی است به یکی از ابعاد بسیار مهم وجودی انسان و نیاز عمیق آدمیان توجه ننماید؟ علاوه اینکه این کتاب یعنی قرآن کریم مدعی جامعیت، جهان‌شمولی و جاودانگی است و اسلام دین کامل و تمام «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ

دِينًا»^۴ و دین خاتم و پیامبر اسلام خاتم پیامبران است یعنی «عنصر خاتمیت» که حداقل از دو مؤلفه کمال و جامعیت برخوردار است، دال بر پرداختن به عرفان و سیر و سلوک الی الله نیز هست، به تعبیر علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه:

مراد از «من شیء» کوتاهی‌های گوناگون است که نفی شده و معنای آن، این است که چیزی نیست که رعایت حال آن واجب و قیام به آن و بیان آن، لازم باشد، مگر این‌که ما آن را در این کتاب رعایت کرده و در امر آن کوتاهی نکردیم، پس کتاب، تام و کامل است.^۵

یا در جایی دیگر فرمود: «بیان تام همه چیز مخصوص قرآن است»^۶. و استاد جوادی آملی با توجه به آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» فرمود:

«... مفهوم تمامیت، اعم از جامعیت است. چیز تام، بی‌شک جامع نیز هست؛ اما عکس قضیه صادق نیست. تعالیم، اسلام تام است؛ یعنی به مرتبه‌ای رسیده است که محتاج امری خارج از خود نیست.^۷ بنابر این اسلام، به همه نیازهای انسان به خصوص نیاز معنوی و معرفتی انسان سائر و سالک الی الله پرداخته است و به توصیف و توصیه آن‌ها اهتمام خاصی ورزیده است. به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی:

کلمه مبارکه «کل شیء» انکر نکرات است؛ پس چیزی نیست که قرآن، تبیان آن نباشد؛ ولی قرآن، در دست انسان زبان فهم، تبیان کل شئی و زبان کلمات بی‌انتهاست. این انسان زبان فهم، راسخ در علم است «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ»^۸، لکن «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا نَزَّلَ إِلَيْكَ»^۹ چنان که امام باقر علیه السلام فرمود: اِنَّ الله تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَدَعْ شَيْئًا يَحْتَاجُ اِلَيْهِ الْاُمَّةُ اِلَّا اَنْزَلَهُ فِي كِتَابٍ وَبَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ»^{۱۰} همانا خداوند تبارک و تعالی چیزی را که این امت بدان نیازمندند، فرو نگذاشته است، مگر این که آن را در کتاب [قرآن] نازل کرده و برای رسولش تبیین نموده است و امام صادق علیه السلام فرمود: «ان الله تبارك و تعالی انزل في القرآن تبیان كل شئی حتی ولله ما ترك لله شئنا يحتاج اليه العباد حتى لا يستطيع عبد يقول:

لو كان هذا انزل في القرآن الا و قد انزل الله فيه»^{۱۱} همانا خداوند تبارک و تعالی در قرآن، روشنگر هر چیز را نازل کرده است، تا آن‌جا که - به خدا سوگند - هر چیز که بندگان بدان نیازمندند، تا بنده‌ای نتواند بگوید: «کاش، این امر، در قرآن نازل شده بود».

بر اساس تفسیری که از آیات یاد شده وجود دارد و روایات فوق‌الذکر، نگرش حداقلی و حداکثری به قرآن در برآوردن نیازها و انتظارات انسان از دین نیز مطرود و نفی شده است؛ بلکه نگرش کامل و جامع، طرح و تأیید شد؛ اما باید دانست که فهم «تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»، «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» در انحصار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که «لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ مَا نَزَّلَ إِلَيْهِمْ»^{۱۲} است و نیز در انحصار عترت طاهرش علیهم السلام که مصداق راسخان در علم، تأویل‌شناسان حقیقی قرآن و مطهر هستند می‌باشد. دیگران نیز به تفکر و تعقل و تدبیر در قرآن، از حیث حصولی و طهارت نفس و تهذیب درون از حیث دریافت‌های حضوری و شهودی در معارف و حیاتی دعوت شدند تا راه فکری و ذکری یا عقلانی و عرفانی فهم خطاب محمدی صلی الله علیه و آله به روی همگان باز باشد و به تعبیر آیت الله جوادی آملی:

هرگز معنای تبیان بودن، این نیست که خود نقل قرآنی، به تنهایی همه احکام را به شکل شفاف بیان کرده است؛ بلکه با کمک عقل یا نقل است و تمم آن، با روایت نقلی یا درایت عقلی منافی با تبیان بودن قرآن کریم نیست.^{۱۳}

به تعبیر علامه طباطبایی: مراد از «کل شیء» همه چیزهایی است که برگشتش به هدایت باشد؛ از معارف حقیقیه مربوط به مبدأ و معاد و اخلاق فاضله و شرایع الهیه و قصص و مواظبی که مردم در امتداد و راه یافتنشان به آن محتاج هستند و قرآن، تبیان همه این‌ها است.^{۱۴}

در تفسیر نمونه آمده است: قرآن، کتاب تربیت و انسان‌سازی است و برای تکامل فرد و جامعه در همه جنبه‌های معنوی و مادی نازل شده است. روشن می‌شود که منظور از همه چیز، تمام اموری است که برای

پیمودن این راه لازم است. هدف اصلی و نهایی قرآن، انسان‌سازی است و در این زمینه، چیزی را فروگذار نکرده است.^{۱۶}

امام خمینی (ره) نیز کلمه «ما» در عبارت «**مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ**» را «مای» نافیه که مفید اطلاق است دانسته و معتقد است قرآن کریم، همه معارف از جمله معارف باطنی و معنوی را دربردارد.^{۱۷} و...

حال سوال این است که آیا قرآن کریم که باب «معرفت الله» و کتاب «توحید» و صحیفه تبیین راه و قانون سیر و سلوک معنوی برای «انسان‌سازی» است و اساساً هدف بعثت، تزکیه نفس، تعلیم کتاب و حکمت یعنی تأمین نیازهای معرفتی - فکری و معنوی - ذکر می‌است، برای تحقق عدالت اجتماعی می‌باشد از «عرفان» به معنایی که گذشت، تهی است و از این جهت خلأ دارد؟ به تعبیر امام خمینی (ره): «مسائل عرفانی به آن نحو که در قرآن کریم است، در کتاب دیگری نیست».^{۱۸} جای دیگر فرمود: «قرآن کریم، مرکز همه عرفان‌ها است، مبدأ همه معرفت است»^{۱۹}؛ اما باید توجه داشت که به تعبیر قرآن کریم: «**قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا**»^{۲۰} به راستی طرح آیه شریفه «**فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا**»^{۲۱} و «**يُضَعِّدُ الْكَلِمَ الطَّيِّبَ وَالْعَمَلَ الصَّالِحَ يَرْفَعُهُ**»^{۲۲} برای چیست؟ آیاتی که می‌گوید «لقاء الله» به معنای لقاء وجه الله و رؤیت شهودی با چشم سر و بصیرت خداوند متعال در همین دنیا ممکن است و «امید لقاء رب» را با امر به «عمل صالح» مطرح می‌نماید و تصعید تکاملی انسان را با انگیزه، اندیشه، اخلاق و اعمال طیبه و رفعت به مکانت برتر و مقامات معنوی طرح می‌نماید، برای چیست؟ مگر عرفان گردیدن، سیوررت و شدن انسان برای «لقاء الله» نیست و مگر قرآن کریم، مسیر این لقاء را از فهم و بصیرت به «**نَفَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي**»^{۲۳} تا «**إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ**» تبیین نکرده است؟... و اینک اصول و مؤلفه‌های اصلی عرفان در قرآن کریم را مطرح و به ذکر شواهدی از آن‌ها می‌پردازیم:

۱. **اصل معرفت الله**: یکی از اصول مهم عرفان نظری و رهاورد عمیق سیر و سلوک یا «عرفان عملی»، معرفت به خدا است که **أس** و مغز عرفان اسلامی است. قرآن کریم، ضمن به رسمیت شناختن راه‌های عقلی و تجربی شناخت خدا، راه قلبی، شهودی و باطنی «عرفان به خدا» را نیز از حیث معرفت‌شناختی پذیرفته و آن را عمیق‌ترین و صائب و صادق‌ترین راه معرفت الله می‌داند. از آیه «**سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ**»^{۲۴} و «**أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا يَهْتَفُوا لَهُمْ أَلَّا يَنْصَبُوا لِحُجَّتِهِمْ سَبِيلًا * وَمَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا عِنْدَ رَبِّهِ مَكْتُوبٌ رِسَالَتٌ خَالِدَةٌ * يُحِيطُ بِمَا تَعْمَلُونَ**»^{۲۵} سه راه، قابل استفاده است که عبارتند از: الف. راه آفاقی که به معرفت حصولی خدا می‌انجامد؛

ب. راه انفسی که اگر از طریق معمول و شناخت مفهومی و عقلی - علمی باشد، همان راه آفاقی است و اگر از راه شهودی و باطنی باشد، به معرفت شهودی خدا می‌انجامد؛^{۲۶}

ج. راه معرفت خدا به خدا که در ذیل «علی کل شیء شهید» و «بکل شیء محیط» قابل استفاده است. در هر یک از راه‌های سه‌گانه، ویژگی‌هایی مطرح است که قابل تأمل می‌باشد؛ مثلاً در راه آفاقی، سالک (رونده)، مسلک (راه) و سلوک الیه (هدف) از هم جدا هستند. در راه انفسی، سالک و مسلک یکی و سلوک الیه جدا است. در راه سوم که سیر در حقیقت هستی است، مسلک و سلوک الیه از حیث عینی و خارجی یکی هستند یعنی وحدت خارجی دارند؛ اگر چه کثرت مفهومی دارند؛ بنابراین، به تعبیر امام صادق علیه السلام:

«**لا يدرك مخلوق شيئاً الا بالله ولا تدرك معرفة الله الا بالله**»^{۲۷}؛ هیچ آفریده‌ای چیزی را درک نمی‌کند مگر به واسطه خدایا و معرفت خدا را [نیز] درک نمی‌کند، مگر به واسطه خدا. یا **اعرفوا الله بالله**^{۲۸}؛ خدا را به واسطه خدا بشناسید. و به تعبیر حضرت علی علیه السلام: یا من دل علی ذاته بذاته^{۲۹}؛ ای که به وسیله ذاتش، بر ذاتش دلالت کرده است. و به تعبیر امام زین العابدین: بک عرفتک، و انت دللتنی علیک و دعوتنی الیک و لولانت لم ادرما انت^{۳۰}؛ به واسطه وجودت، تو را شناختم و تو مرا بر خودت دلالت کردی و به سويت فرا خواندی و اگر تو نبودى نمى دانستم، تو چيستى؟^{۳۱} چنین راهی، نزدیک‌ترین راه، عمیق‌ترین راه و امن‌ترین راه برای رسیدن به «هدف» یعنی معرفت خدا است^{۳۲} و چنین معرفتی به خدا است که آیات «**هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**»^{۳۳} و «**وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَانْتُمُ وَجْهَ اللَّهِ**»^{۳۴} را قابل فهم و تجربه یا درک و دریافت می‌نماید. و انسان‌هایی که از حیث معرفتی - معنوی صاحب نظر و صاحب بصر یا صاحبیدل شده‌اند به تعبیر قرآن مصداق: «**إِنْ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٌ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ**»^{۳۵} خواهند شد و دارای عرفان به خدا از طریق خدا، لکن بر محور شهود.

۲. اصل توحید: توحید قله منیع و مقصد رفیع اولیاء خدا و عارفان الهی است که سرچشمه حیات حقیقی آنها و مبدأ سیر و سلوک و طی مقامات مغنوی آنهاست. توحید معرفتی، معرفت توحیدی، توحید وجودی و توحید صمدی، حقایقی است که سراسر قرآن را برگرفته است. اساساً قرآن، از آغاز تا انجام، بر توحید بنیاد نهاد شده است که عارف آن را از «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ الْحَبِيبُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^{۳۰} دریافت می نماید؛ زیرا مقام احدیت ذات، مقام واحدیت و خالقیت و ربوبیت که توحید ذاتی، صفاتی، افعالی یا توحید خالقی، ربوبی و الوهی برای «توحید عبودی» و «عملی» است، از چنین آیاتی مستفاد است. همچنین آیه «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ»^{۳۱} و «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^{۳۲} و «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا»^{۳۳} و تا آیاتی چون «أَلِلَّهِ الَّذِينَ الْخَالِصُ»^{۳۴} «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^{۳۵} و... درس توحیدشناسی و درد توحیدمداری را ابلاغ و القا می کند، تا برسد به این که در دار وجود، جز «خدا» چیزی نیست. توحید عارف، یعنی جز «خدا» نشناختن و جز خدا ندیدن. به تعبیر استاد شهید مطهری^{۳۶} توحید عارف، یعنی موجود حقیقی منحصر به خدا است، جز خدا هر چه هست، «نمود» است، نه «بود». توحید عارف، یعنی «جز خدا هیچ نیست»؛ توحید عارف یعنی طی طریق کردن و رسیدن به مرحله «جز خدا هیچ ندیدن»^{۳۷}. قرآن، سراسر معرفت توحیدی و عبودیت توحیدی و هدف و غایت توحیدی را ارائه می دهد. به تعبیر آیت الله جوادی آملی «سفر سالک، از رب العالمین تا مالک يوم الدين، سفری از خدا به خدا است»^{۳۸}.

۳. اصل مجاهدت و ریاضت: عارف، برای تحصیل معرفت خدا و توحید الهی، هم به جهاد عقلی و ریاضت های فکری و هم به مجاهدت و ریاضت های باطنی و عملی نیازمند است. برای تحصیل دیدار دوست و شهود رب، جز جهاد اوسط که جهاد فضائل و ردائل یا جنگ جنود عقل و جهل در صحنه نفس و برای غلبه عقل بر جهل و فضیلت هاب رذیلت ها و همچنین جهاد اکبر که جهاد عقل و عشق است - تا عقل متعارف و استدلال و حسابگر به عقال عشق درآید - راهی ندارد که خلق حماسه سلوک، فرع بر پیروزی در هر دو جبهه جهاد اوسط و اکبر است.

خدای سبحان، در قرآن فرمود: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^{۳۹}. جهاد را با «فینا» تحدید کرد، تا رهاوردش هدایت خاصه یا ایصال به مطلوب و قرار گرفتن در سبیل خاص خدا و صراط مستقیم سلوک تا شهود باشد. چنین جهاد خدایی و خالصانه، معیت خاصه الهی را نیز همراه دارد، تا سالک از خانه خودیت و منزل منیت خارج شده و کوی حق و بارگاه قدس ربوبی را هدف قرار دهد و مقام احسان که مقام شهود حقایق الهی است، برای او حاصل آید و آماده سفر به مقام «آن» که مقام حضور علم الله است فراهم گردد، به

تعبیر شاعر عارف، حافظ شیرازی:
صلای باده زد پیر خرابات

بده ساقی که فی التأخیر آفات

سلوک راه عشق از خود رهایی است

نه طی منزل و قطع مسافات

بنابراین، مجاهدت معقول، ریاضت مشروع و سلوک معتدل، از آموزه های قرآن کریم است، تا انسان، به هدف نهایی که توحید و لقاء الله است برسد. عرفان منهای ریاضت و سلوک بدون مجاهدت، در هیچ کدام از دو قسم عرفان نظری و عملی نداریم که فرمودند: «تا جان به لب نیاید، جام به لب نیاید». جهادی که انسان را به مقام «تبتل» و «تبتل الیه تبتیلاً» برساند که مقام انقطاع الی الله و توجه قلبی به خدا است.^{۴۰} آن هم تبتل و انقطاع به اسم رب: «وَأَذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا»^{۴۱} و همچنین فرار به سوی خدا «فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ»^{۴۲} که فرار از جهل به عقل، از شرک به توحید، از کفر به ایمان، یا توجه به مراتب فرار و هجرت به سوی خدا است. به تعبیر علامه طباطبائی^{۴۳} با توجه به دنباله آیه «إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ»^{۴۴} لازمه گریز به خدا، پرهیز از غیر او است؛ یعنی فرار از غیر خدا به خدا و توجه به یک حقیقت^{۴۵} که تنها با مجاهدت نفسانی و ریاضت های شرعی حاصل شدنی است.

۴. اصل چهارم: لقاء الله که غایت آمال عارفان و نهایت آرزوی سالکان الی الله است و قرآن کریم در بسیاری از آیات، به آن پرداخته و راه های وصول به دیدار شهودی حق را مطرح کرده است، قرآن کریم، فرجام حیات انسان را لقاء الله معرفی کرده است. آیه «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»^{۴۶} لقاء الله را عام و حتمی الوقوع می داند؛ ولی رسیدن به لقاء رحمت و وجه رب و شهود اسماء جمال را تنها در پرتو عمل صالح شمرده است؛ عملی که توحیدی، خالص و دور از هر شرک علمی و عملی است: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^{۴۷}. لقاء الله همان مشاهده باطن و به وسیله چشم بصیرت و معرفت بالوجه است.^{۴۸}

از آنچه گفتیم معلوم شد که خطوط کلی عرفان در منابع اصیل اسلامی وجود صریح و قوی دارد و اصلاً عرفان خمیرمایه دین مبین اسلام است و به خوبی بطلان نظریه وارداتی بودن عرفان در اسلام معلوم شد. در شماره های بعد به ادامه مطالب پیرامون رابطه عرفان و اسلام خواهیم پرداخت. ان شاء الله

پی نوشت ها:

۱. سوره نحل: ۸۹؛ «و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است، بر تو نازل کردیم».
۲. سوره انعام: ۳۸؛ «ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده ایم».
۳. سوره یس: ۱۲؛ «و هر چیزی را در کارنامه ای روشن برشمرده ایم».
۴. سوره مانده: ۳؛ «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیین برگزیدم».
۵. تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۸۱، چاپ بیستم، ۱۳۸۸ش، مرکز انتشارات اسلامی، قم.

۶. همان، ج ۳، ص ۲۱۳ و ج ۳، ص ۲۳۵.
۷. تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۷، ص ۱۱۱، ج اول، ۱۳۸۷ ش، مرکز نشر اسراء، قم.
۸. سوره آل عمران: ۷؛ و ریشه‌داران در دانش می‌گویند: همان بدان ایمان آوردیم، همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست.
۹. سوره نساء: ۱۶۲؛ فراسخان آنان در دانش، و مؤمنان، به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل گردیده ایمان دارند.
۱۰. انسان و قرآن، ص ۳ و ۴، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش، نشر الف لام میم، قم.
۱۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۷۶.
۱۲. همان، ص ۷۷.
۱۳. سوره نحل: ۴۴؛ «تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی».
۱۴. تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۳، ص ۱۲۹، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش، اسراء، قم.
۱۵. تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۲۳۵.
۱۶. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۶۱.
۱۷. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۴۹۰.
۱۸. تبیان، دفتر سیزدهم، ص ۶۳.
۱۹. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۳۸.
۲۰. سوره انعام: ۱۰۴؛ «به راستی رهنمودهایی از جانب پروردگارتان برای شما آمده است. پس هر که به دیده بصیرت بنگرد به سود خود او، و هر کس از سر بصیرت ننگرد به زیان خود اوست».
۲۱. سوره کهف: ۱۱۰؛ «پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد».
۲۲. سوره فاطر: ۱۰؛ «سخنران پاکیزه به سوی او بالا می‌رود، و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد».
۲۳. سوره حجر: ۲۹؛ «از روح خود در آن دمیدم».
۲۴. در این که ضمیر «آن» به کجا برمی‌گردد و مرجع آن چیست، بین مفسران اختلاف نظر است؛ برخی آن را به قرآن، برخی به خدا و برخی به «مرئی» که اسم مفعول از فعل «فری» است برگردانند. ر.ک: طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۱۰۰، رساله‌الولایه، فصل سوم، علامه حسینی تهرانی، الله شناسی، ج ۱، ص ۸۰.
۲۵. سوره فصلت: ۵۳ - ۵۴؛ «به زودی نشانه‌های خود را در افقها [ی گوناگون] و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود، تا برایشان روشن گردد که او خود حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است؟ * آری، آنان در لقای پروردگارشان تردید دارند. آگاه باش که مسلماً او به هر چیزی احاطه دارد».
۲۶. ر.ک: عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۱۵۰، متن و پاورقی.
۲۷. توحید صدوق، ص ۱۴۳، باب ۱۱، ج ۷.
۲۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۸۵.
۲۹. مفاتیح الجنان، دعای صبح.
۳۰. مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.
۳۱. ر.ک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۱۸۵.
۳۲. سوره حدید: ۳. اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به هر چیزی داناست.
۳۳. سوره بقره: ۱۱۵. و مشرق و مغرب از آن خلدست، پس به هر سو رو کنید، آنجا روی [به] خلدست.
۳۴. سوره ق: ۳۷؛ «قطعا در این [عقوتها] برای هر صاحب‌دل

- و حق نبوشی که خود به گواهی ایستد، عبرتی است».
۳۵. سوره حشر: ۲۲ - ۲۴؛ «اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، داننده غیب و آشکار است، اوست رحمتگر مهربان * اوست خدایی که جز او معبودی نیست همان فرمانروای پاک سلامت [بخش]، و [مؤمن] [به حقیقت حق] خود که [نگهبان، عزیز، جبار] [و] متکبر [است]. پاک است خدا از آنچه [یا او] شریک می‌گرداند. * اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که] بهترین نامها [و صفات] از آن اوست. آنچه در آسمانها و زمین است [جمله] تسبیح او می‌گویند و او عزیز حکیم است».
۳۶. سوره آل عمران: ۱۸؛ «خدا که همواره به عدل، قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان [او] و دانشوران».
۳۷. سوره محمد: ۱۹؛ «پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست».
۳۸. سوره مزمل: ۹؛ «خدایی جز او نیست، پس او را کارساز خویش اختیار کن».
۳۹. سوره زمر: ۳؛ «آگاه باشید: آیین پاک از آن خلدست».
۴۰. سوره اعراف: ۲۹، سوره یونس: ۲۲، سوره عنکبوت: ۶۵، سوره لقمان: ۳۲، سوره غافر: ۱۴ و ۱۵، سوره بینه: ۵؛ «در حالی که دین خود را برای او خالص گردانیده‌اید».
۴۱. شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۲۷، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش.
۴۲. تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۴۷۸ - ۴۸۸.
۴۳. سوره عنکبوت: ۶۹؛ «و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم».
۴۴. ر.ک: ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۱۷۸ - ۱۷۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۷۹؛ طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۲ و...
۴۵. سوره مزمل: ۸؛ «و نام پروردگار خود را یاد کن و تنها به او بپرداز».
۴۶. سوره ذاریات: ۵۰؛ «پس به سوی خدا بگریزید».
۴۷. همان؛ «که من شما را از طرف او بیم‌دهنده‌ای آشکارم».
۴۸. تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۵۷۴.
۴۹. سوره انشقاق: ۶؛ «ای انسان، حقاً که تو به سوی پروردگار خود بسختی در تلاشی، و او را ملاقات خواهی کرد».
۵۰. سوره کهف: ۱۱۰؛ «خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد».
۵۱. مجتبی تهرانی، درآمدی بر سیر و سلوک، تدوین علی اکبر رشاد، ص ۲۰۹-۳۳، ج ۲، ۱۳۷۲ ش، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۲۳؛ سید محمد حسین حسینی تهرانی، الله شناسی، ج ۱، ص ۲۳۸، طبع دوم، ۱۴۱۸ ق، انتشارات علامه طباطبایی، مشهد.

رهتوشه ۱

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
از رسول اکرم صلوات الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود:

ینبغی للعاقل اذا کان عاقلاً ان یکون له أربع ساعات
من انهار: ساعة یناجی فیها ربّه و ساعة ینحاسب فیها
نفسه و ساعة یأتی أهل العلم الذین ینصرونه امر دینه و
ینصحونه و ساعة ینحلی بین نفسه و لذتها من امر الدنیا
فیما یحل و یحمل

برای عاقل واقعی شایسته است روزانه چهار برنامه داشته باشد:
وقتی که در آن، با پروردگارش مناجات کند؛ وقتی که در آن، به محاسبه نفس بپردازد؛ وقتی که به سراغ اهل علم رود که به او بصیرت دینی دهند و خیرخواه اویند و وقتی نیز نفسش را در لذت بردن از امور دنیایی که حلال و ستوده است، آزاد بگذارد.

بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۳۱